

## قائم مقام در کرمان و یزد

- ۷ -

گفتگوی ما از قائم مقام به روستائی بودن او کشید .

هیچ لزومی ندارد به گذشته برویم و ابن سینا و شیخ بهائی را شاهد مثال «روستازادگان دانشمند» بیاوریم - که به قول سمدی بعضی از آنها به وزیری پادشا رفتند - همین دور و بر قائم مقام سخن از فاضل خان گروسی کافی است ، مردی که در گروس متولد شد و در عراق سواد آموخت و به وسیله فتحعلی خان صبا به دربار فتحعلی شاه راه یافت و در خط و سواد بدان حد بود که خود قائم مقام به او می‌نوشت ، « در این مرارت و زحمت‌های خراسان ، چیزی که به فریاد ما همی‌رسید همان الفاظ ومعانی دلپذیر شما بود که مرده را جان می‌دهد و خسته را درمان ... اختر از چرخ به زیر آری و پاشی به ورق گوهر از بحر برون آوری و ریزی به کنار» (۱) حقیقت اینست که اگر پنجاه شصت هزار دهات خرد و بزرگ ایران را در روی نقشه جغرافیا رسم کنیم و برای هر دانشمندی که از ده برخاسته يك نقطه سیاه روی نقشه بگذاریم ، ناچاریم حتی کویر لوت را هم مثل پوست پلنگ و گورخر خال خال کنیم .

به قول شاعر « در هیچ بدست و هیچ فرستکی نیست » که نامی از بزرگی نتوان برد . از کوه‌های آذربایجان گرفته تا دشتهای خراسان و کرمان و از قلمه‌های فارس گرفته تا دره‌های سرسبز مازندران ، همه جا زادگاه نام آوری است . می‌خواهد شیخ محمد طوسی باشد یا آیه الله حاج عبدالکریم مهرجردی یزدی ، آخوند ملا صالح مازندرانی آیزنه‌ای باشد یا شمس - الدین خفری یا حاج سید محمد باقر شفتی . ابن فندق بیهمی نیز قرن‌ها پیش گفته بود ، « عجب نباشد که از راستیق و نواحی بزرگان خیزند» (۲) و به همین حساب است که می‌بینیم ، امیر - صدالدین دشتکی و فرزندش غیاث الدین منصور دشتکی ( متوفی ۸۹۴۸ = ۱۵۴۱ م ) فیلسوفان نامدار و آخوند ملا علی نوری و آقا محمد رضا قمشه ای و سید علی اکبر فال اسپری از ده بودند ، و جهانگیر خان قشقائی استاد مسلم فلسفه قرن اخیر مقیم اصفهان نیز اصلا از ایل دره شوری قشقائی و مقیم دهقان سموم بود و پسر محمد علی خان ایلخانی و او پسر محمد قلی خان ایلخانی معاصر بیستمین دزدان و از آن جمله کسانی که پیغمبر دزدان زید آبادی درباره آنها گفته بود ،

ملا محسن حکمران سر جهان	قطب عالم مقتدای سارقان
مال مردم را بدزدان هر که هست	با من او فرمود از روز الست
رفته رفته ایلخانی می‌شود	آدم از دزدی فلانی می‌شود

مادر جهانگیر خان نیز از طایفه کشکولی بود و او تا چهل سالگی را در میان ایل گذراند (۳) و در جوانی شاهنامه خوان طایفه خود بود ، و تا ر هم می‌زد ، و وقتی از سمیرم به

۱- منشآت قائم مقام ص ۱۸ - ۲- تاریخ بیهمی ص ۲۶۴ - ۳- جهانگیر در ۱۲۴۳ یعنی سال قرارداد ترکمن چای متولد شده بنابراین در ۱۲۸۳ [ ۱۸۶۶ م ] به اصفهان آمده است .

اصفهان آمد برای تعمیر ساز خود پیش یحیی ارمنی تارساز رفت. یحیی باو گفت، برو پی کار بهتری و علم بیاموز، از تارزدن بهتر است! بدین طریق جهانگیرخان به تحصیل در سرپیری پرداخت، و تا بدانجا رسید که هر کس از فلسفه دانان قرن اخیر خواست اظهار حیاتی بکند، خود را از شاگردان جهانگیرخان قشقائی بشمار آورد. (مثل مرحوم فاضل تونی و سید حسن مشکان طبعی و شیخ اسدالله ایزدگشسب و .. فرصة الدوله شیرازی و ضیاء الدین دری - ازقریه در اصفهان و حاج آقا رحیم ارباب). او به همراه آیه الله سید ابوالقاسم دهکردی و آخوند ملا محمد حسین فشارکی در مدرسه صدر به تدریس پرداخت و سپس در مسجد جارچی شرح منظومه تدریس کرد. کار قشقائی به جایی رسید که وقتی ظل السلطان در مدرسه بدیدن اورفت، در اثناء سخن گفت، «خان بزرگ اگر سابقاً میخواست مرا ببیند چند ماه قبل میبایست وقت بگیرد، اما من امروز به حضور شما میرسم و این به خاطر مقام ارجمند علمی شماست». قشقائی با همان قیای راسته و زیر جامه گشاد و کلاه قشقائی تا پایان عمر تدریس کرد و در ۱۳۲۸ ق [ ۱۹۱۰ م ] درگذشت. در حالی که چون عیسی بن مریم بدون زن و فرزند بود.

کتابهایش به دهکردی رسید. (۱)

آقا حسین محقق خوانساری ذوالجمالین از آبادی «چیت گاه» خوانسار بود. او پیش از بلوغ از خوانسار به اصفهان رفت و در مدرسه خواجه ملک مشغول درس شد. اول کار او چنان بود که از شدت سرما در رنج بود قدرت تحصیل آتش نداشت لاجرم لحاف کهنه خود را بر تن پیچیده دور حجره میگردید تا به سبب حرکت گرم شود.

البته عاقبت به جایی رسد که شاه سلیمان صفوی جبهه عالیله سلسله دوز خود را - که چشم روزگار مانند آن ندیده بود - برای او فرستاد و عذرخواهی کرد که بهتر ازین هدیه ای در خور محقق ندارد، و صحیح هم میگفت، زیرا آن جبهه سلسله دوز حتی صلّه همین یکدباعتی او هم نمی شود،

ای باد صبا طرب فرا می آئی  
از طرف کدامین کف پا می آئی  
از کوی که برخاسته ای راست بگو  
ای گرد به چشم آشنا می آئی...

این مرد را ذوالجمالین می گفتند، زیرا پدرش جمال الدین و پسرش جمال الدین هر دو از بزرگان روزگار خویش بودند و آقا جمال صاحب کلتوم ننه از کفرابلیس هم معروف تر بود. از بزرگان اولیاء و اقطاب صوفیه که اهل دهات بودند، بابا لقمان سرخسی، سلمان یارسی بلیانی دشت ارژنی شکفت مره ای - صحابی رسول الله، شیخ دانیال خنجی، شیخ روزبهان - فسائی، قطب الدین شیخ حیدر زاوه ای (۳)، حاتم اصم فراوری، عزالدین نطنزی، عبدالرب - آبادی، سیف الدین باخرزی، ابوسعید مهنی، ابویعقوب نهرجوری، سلطان محمد (سلطان علی شاه) گنابادی، هجویری صاحب کشف المحجوب، شهاب الدین سهروردی فیلسوف معروف مبدع «عقل سرخ»، اوجالدین بلیانی کازرونی، منصور حلاج بیضاوی، دادا محمد

۱- خلاصه از مقاله آقای واعظ جوادی استاد دانشگاه اصفهان. ۲- ریحانة الادب

ج ۵ ص ۲۴۱. ۳- که در تابستان به آتش داخل می شد و در زمستان در برف می ماند. روزی از قبه ای پائین آمد چنانکه روی زمین راه میروند. (آثار البلاد).

بن در آبادی یزدی، علامه ده سرخی صاحب «مفتاح الاربعة». ابوالحسن خرقانی - عارف بزرگ که سلطان محمود را بیدار خود کشاند نیز از اهل خرقان است - که قریه‌ای بود در جبل بسطام - ابوالحسن در ابتدا زندگی روستائی داشت و هیزم کشی و خربندگی می‌کرد، و سماعی از کلام او نقل کرده است که گوید:

«خدای را در صحبت خر خویش یافتیم» (۱)

محمد باقر سزواری محقق، صاحب روضة الانوار، که پیر و مراد شاه مہماسب صفوی بود، نیز، اصلاً از قریه «نامن» سبزوار بود. (۲)

شیخ عبدالقادر گیلانی، اهل روستای «نیف» از دهات گیلان بود و روزی که خواست از ده خارج شود، مادرش چهل دینار در زیر بغل و در جامه او دوخت (۳) و او را از قریه بیرون کرد و او به حج رفت و عالم را سیر کرد و چنان شد که مقام او را در تصوف باید تحت مطالعه قرار داد. در مجله الهیات و معارف اسلامی مشهد چنین مقاله‌ای در باب او نوشته‌اند. بازهم،

ابوالحسن کواری، و شیخ شهاب الدین توران پشتی، و شمس الدین محمد کیشی، و شیخ ابوالحسن نوردی کازرونی شیخ زردشتی کش که خودش را از خانواده سلیمان می‌دانست و به همین سبب خانواده او در کازرون از جزیه معاف بودند.

ملا فصیح دشت بهاضی، هم دهی «ولی دشت بهاضی»، و قطب الدین محمد ورامینی، و جلال الدین محمد دوانی که از دهات کازرون برای تحصیل به شیراز آمد... و چون در آن غربت، قدرت بر بهای روغن چراغ نداشت، گاهی از غایت جد و اجتهاد، در برابر چراغی که شبها در دهلیز مسجد عتیق شیراز می‌افروختند بر پا ایستاده. مطالعه نموده، دعا می‌سوخت (۴) و این مرد البته بعدها به وزارت هم رسید.

خاتم الحکماء میرزا طاهر «کرده چالی» کلاردشتی، المعروف به میرزا طاهر تنکابنی (۵) را دیگر همه کس می‌شناسد و از مبارزات او آگاه است.

۱- البته مقصودش این بود که آن روزها که خربنده بودم به مقام بزرگ عرفانی خویش رسیدم، رجوع شود به مقاله دکتر زرین کوب، نشریه دانشکده ادبیات طهران، سال ۲۱ ص ۱۳ ۲- ملحقیات تاریخ بیهق ص ۳۴۶.

۳- ظاهراً برای حفظ از دسترس دزدان پول را در زیر بغل او جاسازی کرده و دوخته بودند، و لابد چون خرقة کهنه داشته، بیم اینکه دزدان آن را ازن او درآرند نداشته. چنین کاری را، من، در سال ۱۳۲۲ که برای تحصیل از پاریس به سیرجان میرفتم نیز کردم. خرج یک سال - که ۵۰ تومان بود - یک اسکناس ۵۰ تومانی را پشت جلد کتاب فرانسه گذاشته و روی آن را با کاغذ چسباندیم، چه مطمئن بودم که دزدان کتاب فرانسه را نخواهند برد!

۴- مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۲۲۱ ۵- هر چند نباید گفت خاتم الحکماء، زیرا علم، فیض خداوندی است و خاتمیت در فیض خداوندی کفر است و علم خاتمیت ندارد و گرنه سداب فیض لازم می‌آید که کفر است. به چهاره سهروردی هم همین سد فیض را در موردی انکار می‌کرد که به بودیا و نفت و آتش سوخته شد.

از شعرا و نویسندگان و اهل قلم و تاریخ نویسان که لاتمد ولاتحصی توان نام برد، از رودکی بنجی سمرقندی (۱) گرفته تا کمال خجندی شاعر، عضدالدین ایچی شبانکاره‌ای، شیخ عطاردکنی، ابوالحسن زیدسیواری بهیقی صاحب تاریخ بیهق، و ابوالفضل حارث آبادی ششمندی بهیقی دبیر معروف صاحب تاریخ بیهقی، ظهیر فاریابی، سراجی سکزی، رفیع الدین لبنانی، ابوریحان بیرونی، راوندی صاحب راحة الصدور، شرف خان کرهرودی قمی مؤلف شرفنامه معروف به بدلیسی، پینمیر دزدان تبتوئی (ثم زید آبادی)، (۲) طاهر انجدانی (از دهات قم و محلات) و بالاخره شهاب الدین خرنندی صاحب نفثة المصدر و ابوالعباس لوکری (از دهات مرو)، و ابوالعباس ربیعنی سمرقندی، و میرزا جعفرخان حقایق نگار و حرموجی صاحب حقایق الاخبار، و ابوالوفای بوزجانی مهندس، و بجم زواره ای شاعر، و حسین بن محمد گورسرخ (ابن بی‌بی)، و شهاب ترشیزی، و انسی گنابادی، و بابا افضل مرقی، و حزین لاهیجی، و میرزا هاشم اشکوری، (هم ولایتی سادات اشکوری)، و شیخ عبدالملی موبد بیدگلی شاعر و هنرمند، و صاهح بیدگلی شاعر، و علاء الدوله بیابانکی عارف که از بیابانک ۲۲ کیلومتری جنوبی سمنان، غیر از بیابانک ینمائی‌ها - برخاسته است. و اثیر الدین اومانی (۳) و صدحاو هزارها شاعر و گوینده دیگر، که در واقع دو جلد فهرست تذکره‌های فارسی گلچین معانی اصلا بیشتر آن مربوط به شعرای دهات و آبادیهای کوچک است.

مگر نه آنست که ناصر خسرو در قبادیان - از دهات بلخ - به دنیا آمد و در قریه یمنکن وفات کرد، و زندگی سختی گذراند که در سفرنامه اشاره بدان شده است و بهترین توجیه از خود اوست، که حبل به گردن بر مانند شتریان که بار به پشت اندد مانند است

نظیری نیشابوری شاعر نیز از بخش «تکلو» نیشابور بود. (۴) و محمد بن بحر رهنی صاحب جغرافیای منبع معجم البلدان نیز اصلا از رهنه خبیص کرمان بوده است. سنگ قبری بنام قاضی احمد قفاری در کله کاشان هست که شاید برساند که سرزمین اصلی این مورخ عصر صفوی بوده.

معروفترین طنز سرای ایرانی که عبیدزاکانی (۵) باشد نیز از روستا بود، و سلمان ساوجی همین دهاتی بودن را نقطه ضعف او دانسته و در هجو او گفته بود،

جهنمی هجا گر عبید زاکانی مقرر است به بی دولتی و بی دینی  
اگر چه نیست ز قزوین و روستا زاده است ولیک میشود اندر حدیث قزوینی

نظامی گنجوی شاعر بزرگ ایرانی را هم از اهل تفرش قم دانسته‌اند که در واقع هم - ولایتی قائم مقام می‌شده است،

چو در گرچه در بحر گنجه گم ام ولی از قهستان شهر قم ام  
به تفرش دهی هست تا نام او نظامی از آنجا شده نامجو

- 
- ۱- پشاهندگان شعر فارسی ص ۸
  - ۲- رجوع شود به چاپ پنجم پینمیر دزدان، گردآوری نگارنده، مقدمه.
  - ۳- اومان، از قراء همدان ۴- ملحقات تاریخ بیهق ص ۳۳۱
  - ۵- زاکان نام طایفه‌ای نیز هست که حدود قزوین سکونت داشته‌اند (حمد الله مستوفی).

عجیب تر آنکه صاحب يك تاريخ سيستان، اورا «نظامی کهر زمی» ضبط کرده (۱)، حالا می آیند و شهر نشینان - یا به قول ابن فندق، فضلی و نشابور نشین - اصرار میکنند که نظامی دهاتی نیست و اهل شهر گنجه است.

اوحدی بلیانی شاعر (۲)، افضل الدین کوهبانی (ابوحامد، صاحب عقدا علمی و بدایع الازمان... طبیب و شاعر و مورخ کرمانی)، و قاضی بیضاوی صاحب نظام التواریخ، و بندر جاجرمی، و نزاری قهستانی همشهری دکتری مجتهدی، و ابن زین فریومدی جوینی، و طرزی افشار منسوب به قریه و طایفه ای نزدیک رضایه، و رضا قلی خان هدایت علی آبادی صاحب روضه الصفا، و دهقان سامانی که با همان گیوه دهاتی و شلوار گشاد کرباسی پاچه گشاد دهقانی آمد وسط مجلس ظل السلطان نشست و شعر خواند، و میرزا محمد علی عبرت محمدیه ای نائینی که می گفت،

چون نور که از مهر جدا هست وجدانیت عالم همه آثار خدا هست و خدا نیست

و عبدالحی گردیزی صاحب تاریخ گردیزی، و نرشخی از اهل قریه نرشخ بخارا صاحب تاریخ بخارا، و وحشی باقعی (هم ولایتی همین عبدالرضان باقعی یزدی که درین سلسله مقالات ازو نام بردیم)، و معین الدین نظنزی، و محمد معلم می بدی، و امید ی طهرانی (آنوقت ها که طهران هنوز قریه ای بود از قراء ری، نه پای تخت و ام البلاد و متروپل)، و صحبت رونیزی بیرمی لاری، و امیر پازواری، و خواجه شیب جوشقانی گوینده و امق و عنذا، و حریف چندقی شاهنامه خوان دنبلی های خوی (۳) و محمد صادق تفرشی هجری مربی و معلم رضا قلی میرزا پسر نادرشاه افشار - که مزد معلمی خود را هم ازو دریافت کرد؛ (۴) دامیر عبدالله بزروش آبادی طوسی، و بهاری هرموزی، و جلایای اردستانی، و میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه که از رونیز فسا بود.

وحید دستگردی نیز اهل «دستگرد خیاب» اصفهان بود و خود درین باره گفته بود، چارده سال است و سالی بیشتر یا کمتر است کز صفاهان دورم و این دوری ام ناباورست بی نسیم دستگرد و بی هوای زنده رود زنده ام، سختا که جان من به جسم اندرست حسین مسرور نیز اهل کوپاه اصفهان بود، و بارها می گفت، من همشهری حافظ هستم - (زیرا در بعضی تذکره ها نوشته اند که پدر حافظ اهل کوپاه بود و از کوپاه به اصفهان رفت)، و صباحی کاشانی از پیدگل کاشان، که خود گفته بود،

وطن به بیدگل، اما کسی ندید صباحی به دست، دست گل، یاب به فرق، شاخه بیدم و صبحی قمصری کاشانی قصه گوی معروف، و نظام وفای ارانی کاشانی، و خاکی دیز بادی

۱- احياء الملوك، چاپ دكتر ستوده ص ۲۱. ۲- این دو بیت لطیف ازوست،

گر ناز کشتی زیار سهل است چون یار اهل است کار سهل است  
گر هست به روزگار اهلی نا اهلی روزگار سهل است

که به نظر من هر بیت آن از صد دروازه شهر صد دروازه در بقاء فرهنگ ایرانی قوم تر و ریشه دارتر است. ۳- رجوع شود به مقاله دکتر محمد امین ریاحی در مجله ارمنان

۴- رجوع شود به «از پاریز تا پاریس» ص ۳۸

خراسانی باطنی که اشعارش در روسیه چاپ شده و قبرش در دینباد نیشابور است .  
 و روحی انارجانی ، و شمس الدین کیشی ، و میرزا محمد حسن زنونزی خوبی ، و ملوک  
 الکتاب فراهانی ، و فاضل خان گروسی ( که قائم مقام با او مکاتبات فراوان داشت ) ، و فایز  
 دشتستانی - صاحب دو بیته های معروف - که امروز فایز خوانی یکی از رشته های دلپذیر  
 موسیقی ملی ما شده است ، و دفتری بروجنی ، و رایبه قزدار ( ۱ ) ، و ربیعی پوشنگی ، و  
 رضی الدین ارتیمانی ، و امیر نظام گروسی ، و میرزا باقر بواناتی ، و سعد الدین تفتازانی ، و  
 ملا احمد نراقی ، و هاتفی خرجردی ، و هنر جندقی ، و سید یعقوب ماهیدشتی کرد ، و عبدالحسین  
 آیتی تفتی یزدی .

من وقتی از اصفهان به بارسیان می رفتم تا برج معروف زیاری را تماشا کنم از قریه  
 نصرآباد گذشتم . این همان دهی است که میرزا طاهر ادیب صاحب تذکره معروف از آنجاست  
 و او در قهوه خانه ده اقامت گزید . . . با مزرعه و باغ مختصری که در نصرآباد داشت  
 امرار معاش می کرد . . . هر گاه شاه سلیمان صفوی به نصرآباد می رفت در خانه وی نزول  
 اجلال می کرد ، ولی البته حظ او ازین قسمت ، فقط : به به و بارک الله بوده است و بس ! ( ۲ )  
 نصرآباد ، دهی است از ماریین اصفهان ، پردرخت و آبادان ، آنجا که :

ماریین اش که غیرت ارم است آفتاب اندران درم درم است

شیخ محمد حسین فشارکی از دهات کوهپایه اصفهان و میرداد تفرشی عارف که قبرش  
 در تفرش است ، و ملا علی « اژه ای » ( ۳ ) صاحب تألیفات بسیار ، و میرزا محمد علی  
 « زفره ای » همه از فضلا و علما بوده اند .

خواجه معین الدین اجمیری چشتی ( از دهات هرات ) ، و فاضل هندی « پلورگانی » ،  
 لنجانی اصفهانی صاحب کشف اللثام ، و آقا سید جعفر قودجانی گلپایگانی ، و اعتماد السلطنه  
 محمد حسن خان جمارانی ابن حاج علی خان بن حسین بن محمد رسول بن عبدالله بن جعفر  
 مغولی مراغه ای ( ۴ ) - صاحب تألیفات بسیار ، و حسن بن مثله جمکرانی ، و معین الدین  
 زمچئی اسفزاری صاحب تاریخ هرات ، و خواجه یوسف اندکانی - خواننده و مطرب که  
 آنقدر مورد توجه بایسنقر بود که وقتی ابراهیم میرزا برادرش او را از بایسنقر خواست ، در  
 جواب نوشت :

ما یوسف خود نمی فروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار

هیچکدام ازین بزرگان ، و دشمنان بهتر از فرخی سیستانی نبود که به قول نظامی  
 عروضی . . . طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتمی و چنگک ترزدی ، و خدمت دهقانی  
 کردی از دهاقین سیستان ، و این دهقان او را هر سال دو بست کیل پنج منی غله دادی و صد

۱- قزدار آبادی بود در بلوچستان مثل دانه ای الماس در دل بیابان ، رجوع شود

به اژدهای هفت سر من ۲۳۴ تا ۲۳۶ . ۲- ریحانة الادب ج ۶ ص ۱۸۰ ۳- اژه از  
 دهات رویدشتین اصفهان بود . ۴- کشف النخبه . . . ص ۱۰۶ ، او فرزند حاج علی خان  
 معروف صاحب واقعه باغ فین است .

درم سیم نوحی . او را تمام بودی ، اما زنی خواست هم از موالی خلف ، و خرجش بیشتر افتاد (۱) ، و دبه و زنبیل در افزود ، فرخی بی برگی ماند ، ... قسه به دهقان برداشت که مرا خرج بیشتر شده است ، چه شود که دهقان - از آنجا که کرم اوست - غله من سید کپل کند و سیم صد و پنجاه درم ، تا مگر با خرج من برابر شود . دهقان بر پشت قسه توقیع کرد که این قدر از تو دریغ نیست و افزون ازین را روی نیست . « (۲) واو از آنجا به چغانیان رفت پیش عمید اسعد وزیر ، و وزیر « فرخی را سگری دید بی اندام ، جبه پیش و پس چاک پوشیده ، دستاری بزرگ سگری وار در سر ، و پای و کفش بس ناخوش ، و شمری در آسمان هفتم » ۱

واقماً هیچ بهتر ازین می شود قیافه يك روستائی را مجسم کرد ؟

همین حالت روستائی او بود که توانست سر در عقب گله اسبان امیر چغانی نهد و مثل آهو آنها را بناراند و ۴۲ تا از آن اسبها را در « پروستی » گیر آورد و آنها را به عنوان صلح قصبه داغگاه از خود کند :

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار  
پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار  
البته کار نداریم به اینکه در دربار امیر چغانی ، کار فرخی ، به قول نظامی ، « عالی شده » و در دربار سلطان محمود « کارش به آنجا رسید که تا بیست غلام سیمین کمر از پس او بر نشستند » ۱

در همین روزگار قائم مقام هم ، بسیاری بودند اهل دهات که از هیچ به همه چیز رسیدند ، حتی منشی مخصوص عباس میرزا ، یعنی میرزا مسعود انصاری (جد خاندان انصاری دائم مدار سیاست خارجی ایران در قرن اخیر ) خود از گرمروود آذربایجان بود ، ولایت خود همین قائم مقام یا پدرش دست و بال او را در کارها باز کرده اند و تا بدانجا رسید که بالاخره بعد از مرگ فتحعلیشاه ، با ضیاء السلطنه یکی از بیوه های فتحعلیشاه ازدواج کرد ، باید توضیح دهم که کار و بار این منشی آسمان جل گرمروود هم در همین سالهای کوتاه به جایی رسیده بود که توانست مهر و کابین ضیاء السلطنه را « پنجاه هزار تومان اشرفی محمدشاهی » قرار دهد ( که امروز شاید از دو میلیون و پانصد هزار تومان بیشتر باشد ) ، و میرزا سعید خان مؤتمن الملک هم آخوندی بود که در باسنج به امیر کبیر بر خورد ، یا شکایتی به امیر نوشت ، و امیر خط و ربط او را دید و پسندید و به دستگاه خود آورد ، و او بعدها به وزارت خارجه راه یافت . (۳)

يك نسل بعد از قائم مقام ، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله - پدر حسن پیرنیا مشیر - الدوله و حسین پیرنیا مؤتمن الملک ، روزی که از نائین به قصد تهران حرکت کرد ، به همراه قافله ای با پای پیاده بود ، قافله از طریق اردستان می گذشت . او تنها يك عیای نازک تابستانی نائینی بردوش داشت ، هوا سرد بود . چون به قریه زورگند (جوقند) چهارفرسنگی

۱- یعنی اوهم پاجا پای بزرگان گذاشت و دمش را به بزرگان گره زد و زیر سرش برز شد ۱  
۲- چهار مقاله نظامی هروضی .  
۳- تقریر استاد ذریاب خوبی .

اردستان رسید، حاجی جعفر جو قندی، مرکبی وپوششی به اوسپرد تا خود را به تهران برساند. (۱) او از مواجب ماهی پانزده قران، (۲) شروع کرد، ولی روزی هم رسید که برای حفظ مقام وزارت خارجه توانست يك جا هشتاد هزار تومان نقد تقدیم عین الدوله و مظفرالدین شاه کند.

يك نسل بعد از مشیرالدوله، نام عبدالحسین تیمورتاش سردار معظم خراسانی وزیر دربار پهلوی - که از صد صدراعظم مقتدرتر و شکوهمند تر بود - بگوش همگان رسید، ولی شاید همه ندانند که ابتدای کار او چگونه بود. میرزا رضاخان ارفع در خاطرات خود می-

نویسد (۳). «... بعد از اتمام مرزبندی بجنورد، از سیمقان آمدیم به جاجرم، کریم - دادخان مباشر سهام الدوله يك پسر پنج وشش ساله را آورد نزد من... و گفت: خواهشمندم این پسر مرا که خیلی باهوش است به پسری خودتان قبول کنید. اسم او عبدالحسین است...»

هشت سال بعد که وزیر مختار پترزبورغ شدم، يك روز پیشخدمت آمد و گفت: يك نفر ترکمن با يك بچه آمده اند شما را ببینند، وارد شدند، دیدم کریم دادخان است با پسرش عبدالحسین خان... گفت: امیدوارم وعده خودتان را فراموش نکرده باشید. این پسر شاست. آورده ام بدهم دست شما، هر چه بخواهید درباره او معمول دارید. گفتم متشکرم،

مقصودتان چه چیز است؟ در کدام رشته او را تربیت بدهم؟ گفت البته دیدید پسرهای سهام الدوله که سواری یاد می گرفتند پسر من هم با آنها سوار می شد، می خواهم همان رویه پدری ما را یاد بگیرد. به توسط وزیر خارجه، از اعلیحضرت امپراطور روس خواهش کردم

او را به مدرسه نیکولای بگذارند، استدعا مورد قبول یافت... آخرش وزیر دربار ایران شد... (۴) آری، این همان عبدالحسین خان تیمورتاش سردار معظم خراسانی وزیر مقتدر باهوش

دربار ایران است که تقی زاده او را «بوذرجمهر عصر خواننده بود» و آخر کار هم در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳ م) در زندان قصر درگذشت. (۵) ولی این نکته هست که او از روستاهای ترکمن به تهران آمد و توانست دختر مرحوم عضد الملك نایب السلطنه قاجار را به زنی بگیرد (۶) و وزیر دربار رضاشاه هم باشد: مشیر و مشار دو دربار و مؤتمن دو سلسله!

۱- در باب ابتدای کار مشیرالدوله و سرانجام کار او جای بحث اینجا نیست، می توان به کتاب مفصل نگارنده، «تلاش آزادی»، مراجعه کرد. ۲- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام.

۳- اتفاقاً همین ارفع نیز از رجال عجیبی است که هم ثروت بسیار بدست آورد و هم سالها (شاید حدود نیم قرن) دائر مدار سیاست خارجی ایران - در روسیه و عثمانی و فرانسه و جامعه ملل- بود، او هم فرزند حاج شیخ حسن مهاجر ایروانی قنایز فروش بود و در کمال فقر به قفقاز رفت و به قول اعتماد السلطنه خانه شاگرد علاء الملك بود، و بالاخره رسید به آنجا که رسید.

اتفاقاً مبنای این تمریض جناب سرهنگ قائم مقامی بر اشاره من به اول کار قائم مقام، مقاله ای است که تحت عنوان از مرو تا مناکو در راهنمای کتاب درباره همین ارفع نوشتم و در دانشهای هفت سر هم چاپ شده است. ۴- ازدهای هفت سر، ص ۱۳۵ به نقل از

ایران نیروز. ۵- رجوع شود به نای هفت بند، چاپ دوم ص ۳۲۲ و آسیای هفت سنگه ص ۳۹۴. ۶- از صورت جلسه مذاکرات مجلس، ۳۱ شهریورماه ۱۳۳۰



بوالفضل بلغمی بتوانی شدن به فضل      گرنیستی به نسبت ، بوالفضل بلغمی

هیچ لزومی ندارد راه دور برویم و تحقیق کنای بیکنیم. در همین روزگار خودمان، چه مقدار نام بزرگ از افجه ای ها، فشار کی ها، کنی ها و کمره ای ها و اشکندی ها، ولو آسانی ها، و جزئی ها و خوانساری ها و خاتون آبادی ها، شنیده اید؟ عبدالعظیم گرگانی - از قراء تفرش - نمونه مجسم فرهنگ ما بود مثل محیط طباطبائی زواره ای، من تا حالا فکرمی کردم احمد فرامرزی و عبدالرحمن فرامرزی اهل فرامرزان بستک لار هستند که فرامرزان یکی از چهار قریه بستک است، حال آنکه بعدها دانستم که او از اهالی قریه «گچویه» است که این خود جزء مضافات آن فرامرزان بشمار می رود! از امین رضا و زرنگار «اوزی» - ده کوچک سنگلاخی لار - که مصباح زاده پسر مصباح السلطان هم از آنجاست - چه توان گفت؟ - اگر خوانسار بجای دهها روحانی و خطاط و شاعر - مثل زلالی خوانساری و بخشی خوانساری و محمد باقر خوانساری صاحب روضات که اصلا اهل ایوان کی بود، و مهدی سهیلی خوانساری کتاب دوست و شاعر و کتاب فروش و کتاب شناس، تنها همین دو خواننده معروف ادیب خوانساری (از آبادی کله گوش خوانسار) و محمودی خوانساری (از آبادی ری سان خوانسار) (۱) را داشت، باز هم برای ابراز فضیلت آن آبادی کافی بود.

همه می دانند که آقای راشد اهل تربت حیدریه است. خود راشد نوشته: «پدرم» مرحوم آقای حاج شیخ عباس تربتی مردی روحانی و بسیار زاهد بود، که با دست خود کشاورزی می کرد، و از آن راه نان می خورد. . . . (۲) البته همه می دانند که تربت شهر کی است کوچک، ولی این را نمی دانند که راشد اهل تربت نیست، او زاده «کاریزک» از دهات تربت است؛ مردی که بر جامعه سی ساله اخیر ایران، حق تربیت دارد. و سخنان او در همه اقطار فارسی زبان، تا آنجا که امواج رادیو قدرت عبور داشته باشد، شبهای جمعه به گوش اهل دل می رسد، و من شنیده ام که پادشاه سابق افغانستان، یک شب جمعه که کمی خسته شده بود، قبل از اتمام جلسه، هیئت دولت را ترک کرد، در حالی که می گفت: «برویم کمی حرفهای راشد را گوش کنیم!»

خطاطان شهر بانک و گروس و نیریز و نائین (ضرب المثل که شده که در نائین آدم بد خط خوش جنس وجود ندارد) یا مستوفیان و دبیران فراهان و هنرمندان بسیار دیگر اغلب از دهات معروفند و موسیقی دانان بسیار هم داشته ایم. مگر نه آنست که یاربد - نوازنده خسرو پرویز - اصلاح جهرمی بود. معروفترین نوازنده تار دوره قاجار هم آقاعلی اکبر فراهانی همشهری قائم مقام بود (۳).

۱- خوانسار ده نیست، شهر هم نیست، یک دره طولانی دوسه فرسخی است با آبادی - های متعدد به هم پیوسته خوش آب و هوا، و هر آبادی را یک محله می خوانند. بهتر آنکه بگوئیم ده نیست ولی یک پارچه ده است!

۲- تاریخ مدرسه عالی سبها سار، ابوالقاسم سحاب تفرشی، ص ۱۷۵ - ۳ - سرگذشت موسیقی ایران ص ۱۰۸

درویش خان استاد تار ( معروف به یاپیرجان ) اصلا از طالقان برخاسته بود ، میرزا ابوالحسن اقبال السلطان - اقبال آذر - فرزند ملا موسی اهل یکی از دهات قزوین بود و پدرش بیل به دست می گرفت و زراعت می کرد . بعد از مرگ پدر به قزوین رفت و نزد جناب قزوینی آواز یاد گرفت ( ۱ ) ، و بالاخره کارش به آنجا رسید که خواننده مخصوص محمد علی شاه شد .

حال که صحبت از جناب قزوینی شد ، بگذارید بگویم که ما یک جناب دیگر هم داشتیم و آن جناب دماوندی ، است - خواننده معروفی که همه او را دماوندی می دانند ، و من خود ، دو سال پیش به خانه او در احمد آباد رفتم ، و احمد آباد تازه خود از دهات خوش آب و هوای دماوند است . ( ۲ ) این آقا جناب همانست که یک نسل مردم این مملکت ، باخلوص ، به آهنگ دلپذیر صفحه مناجات او سحرهای ماه رمضان با خدا راز و نیاز کرده اند :

لك الحمد ياذا الجود و المجد و العلى ....

حاجی تاج ، خواننده زمان ناصرالدین شاه نیز از اهل « کله » کاشان بود ، عبدالوهاب شهیدی خواننده معروف امروز هم ، اهل میمه اصفهان است مثل مرضیه میگوئی . من دلم می خواست نام امروزی ها را هم بیاورم و لااقل بگویم امروز هم کسانی بر پیشانی ذوق و ادب و علم کشور ما می درخشند که اغلب منسوب به دهات هستند ، مثل شفیع کدکنی هم شهری - یا بهتر همدی - شیخ عطار ، و دکتر مروستی ، و دکتر هنجنی ، و شهریار اهل خشکتاب که کوه حیدر بابای آن ، شعر معروف او را به وجود آورد ، و همین حبیب یغمائی خوری - ثم بیابانکی - ثم جندقی - ثم سمنائی خودمان ، و دکتر رضوانی خراشادی استاد تاریخ مشروطیت ، و ابوالقاسم پاینده نجف آبادی ، و دکتر محبوبی اردکانی ، و سید عزیز دکتر بحر العلومی شاپور آبادی ( ۳ ) و رسول پرویزی اهرمی تنگستانی ، و دکتر چهرازی لنجانی ، و مهندس طالقانی طراح آب تهران ، و دکتر هشرودی ریاضی دان بزرگ معاصر ، و امیری فیروز کوهی ( از فرح آباد فیروز کوه ) ، و پرتو بیضائی آذرانی شاعر کاشان ، و مایل و پارسا تویسرکانی ، و فریدون توللی - که هر چند همه شیرازیش دانند - اما شعر او بوی « دهبویه » می دهد و توللی ها هم از ایل قشقائی هستند ، و تقی دانش ضیاء لشکر تفرشی ، و کاظم رجوی یلمکانی شاپوری ، و محمد امین ریاحی خوبی ، و حیدر علی کمالی

۱ - سرگذشت موسیقی ایران ص ۳۵۱

۲ - آقا جناب وقتی مرا دید به اسم شناخت ، گفت چطور شد که من وقتی کرمان بودم ترا ندیدم؟ من به فکر اینک که او تازگی به کرمان رفته ، گفتم شما کی در کرمان بودید ؟ گفت : من با سردار اسمدبخنباری - وقتی حاکم کرمان بود - به آن شهر رفتم ( ۱۳۳۸ ه = ۱۹۱۹ م ) . گفتم : خسته نباشید آقا جناب ، آن روزها هنوز پنج سال مانده بود که بنده از مادر متولد شوم ! ۳ - نسبت سادات شاپور آباد اصفهان به حکیم سلمان می رسد و نسبت حکیم سلمان با ۱۵ واسطه به شیخ صفی اردبیلی ( دیوان طبیب اصفهانی ص ۸۹ ) ، تلفظ شاپور - آباد در زبان عامه شهریار ، است و مقبره شاه پروز در آنجاست .

ابرقوئی - مترجم داستان معروف و یلهلم تل وشاعرزبردست يك نسل پیش، و گلشن آزادی تربیتی شاعر و روزنامه نویس که يك هفته قبل از مرگ خود این غزل را گفته و در انجمن فرخ خراسانی خوانده بود :

افسوس ، زین خراب غم آباد میروند  
جمعی که هفته دگر از یاد میروند  
و نصرالله فلسفی فرزند نصرالله خان مستوفی سوادکوهی ، و سید علی صدارت نسیم اردکانی ، و ناظر زاده بردسیری کرمانی ، و دکتر محمد علی اسلامی ندوشنی ، و فتیحی آتشباک از آتشباک آذربایجان ، و ذبیح الله صفای شهمیرزادی ، و علی اسفیر امیرانی گروسی ، و احمد اشتری (یکتا) جوشقانی ... اگر بخواهیم بیش ازین از معاصران نام ببریم ، همه مجامع ادبی تهران را باید در مقاله خالی کنم : « گریزی بحر را در کوزه ای ! » ، و اصلاً بیخود نام همین چند تن را آوردم که مایه گله این و آن خواهد شد . چه نام دهها دوست فاضل شاعر قلمزن از قلم افتاده است . (۱) باز اشاره ای به گذشتگان بکنیم و بر سر سخن رویم .  
( بقیه دارد )



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- من مطمئنم که حوصله خوانندگان ازین کناره رویها خسته شده است . مقاله من مثل « انجیر مبد » شده ، ( همان انجیری که در معابد یونان می روئید و هر شاخه اش که به زمین می رسد ، برای خود ریشه می گذاشت و انجیری دیگر می شد ) . این مقاله هم مقاله اندر مقاله شده و در واقع درین گیرودار ، اکنون به جایی رسیده که خودم هم متحیرم چطور آن را جمع و جور و به قول ارباب عمایم چگونه « منبر را جمع کنم » و به صحرای محشر گریز بزنم .

کار به جایی رسیده که از حروف سربی تیر مقاله هم دیگر خجالت می کشم ، و حروفچین چاپخانه هم زیر لب خواهد گفت ! چه ربطی دارد این حرفها به گرفتاری های قائم مقام در کرمان ؟ بهر حال ، خواننده عزیز ، کار به اینجا رسیده ، و من گمان کنم چند صفحه دیگری هم در همین مبحث با هم حرف داریم ، آنوقت اگر عمری بود ، به سراغ قائم مقام خواهیم رفت ، هر چند درینجا ، روح قائم مقام ، هم چنان ما را تعقیب می کند و تنها نمی گذارد .  
عشق ، ما را به سر کوچه و بازار کشید دیدی آخر به کجا عاقبت کار کشید